

متن پرسش

سلام: خسته نباشید. بنده حدود ۵ سال پیش طی جریاناتی دچار نوعی شک در همه عقاید بود که از آن به شک دکارتی [۱] تعبیر می‌کنم. چرا که خواستم برای تفکر، از اولین خشتهای آن دست به کار شوم که خب بسیار سخت بود خصوصاً که با روش شناسی خاصی هم کارم را انجام ندادم (که خود این هم علت‌های خاصی دارد که در آینده اگر نیاز شد به آنها خواهم پرداخت) در این جریانات بعد از آنکه ربط عالم و خدا و نحوه حضور خداوند در عالم و چگونگی ربط عالم ماده با عوالم غیر مادی از طریق مطالعه کتاب از برهان تا عرفان استاد طاهرزاده حداقل به لحاظ نظری برایم حل شد، خیلی خودکار این سوال به ذهنم آمد که حالا جایگاه پیامبر و امام که در اسلام مطرح شده در منظومه فکری بنده کجاست؟ و آیا الان زمان شناخت این دو مقام است و اگر بلی چگونه این شناخت حاصل خواهد شد. این سوال وقتی قوت گرفت که مدتی بعد، حاج حسن رحیم پور در تلویزیون سخنرانی [۲] داشتند با موضوع نبوت، بیان کردند که نبوت مقدمه توحید است اصلاً نبی آمده است که ندای توحید را سر دهد که البته بنده آنجا متوجه نشدم که منظور ایشان چه نوع تقدم و تأخری است. در مباحث استاد طاهرزاده در شرح حدیث عنوان بصری پس از معرفت النفس، معرفت رب را مقدم بر شناخت رسول و ولی خدا بیان شده، که این موضوع در کتب کلام و هم چنین بینش اسلامی دبیرستان و از طرفی در ادعیه از جمله همین دعای اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک... که احتمال زیاد معرف حضور هست می‌توان دید. با این اوصاف، اما، هنوز بنده نتوانسته‌ام به جمع بندی و نتیجه گیری در این موضوع برسم. در این موضوع به زعم بنده فرض‌هایی ممکن است و در همه بندها منظور از شناخت خداوند، همان توحید است که در کلام و علوم و از این قبیل آمده و اینکه اصلاً خدا وقتی خدا هست که یکی باشد. اینجا فقط یک چیز می‌تواند سوال را محکوم به غلط بودن بکند و آن هم این است که بنده معنی و کیفیت تقدم و تأخری که در متون اسلامی آمده را به کلی نفهمیده باشم. ۱. اگر شناخت خداوند به لحاظ زمانی مقدم بر شناخت نبی باشد این سوال خواهد آمد که اگر شناخت خداوند به لحاظ عقلی و قلبی برای همه انسان‌ها میسر باشد چه نیازی است به نبی؟ ۲. اینکه نبی از خدایی خبر بیاورد از خدایی که از پیش وی را شناخته ایم، نوعی دور نیست؟ ۳. پی بردن به صفت خالقیت خداوند با تفکر و تدبر و نظر بر فطرت ممکن است اما باید آدم خیلی عاقل باشد که با تفکر و بدون هیچ تغذیه فکری از جانب انبیاء بتواند یگانگی خداوند را درک کند و اگر چنین چیزی ممکن بود خداوند روزی از این همه روز که عالم برپاست و بوده و خواهد بود، زمین را از وجود نبی یا ولی خود خالی می‌گذاشت. این موضوع آن قدر اهمیت داشته که حتی قبل به دنیا آمدن هیچ بشری خدا

اولین پیامبرش را به زمین فرستاد. ۴. خداوند هزار اسم دارد که آنها را به انبیا و اولیاء آموخت این هزار اسم در قلب نبی تجلی کرده و وجود وی و آثار وجودیش را نورانی کرده و این نورانیت برای انسان مشهود شد در قالب همین زندگی دنیا. بدون وجود نبی و شناخت وی چطور می شود تجلی اسماء خداوند را دید که پس از آن به خدای یکتا با هزار اسمش شهادت داد. حتی بزرگترین عرفا هم برای شناخت این صفات نیاز دارند به شریعتی که انبیا به ارمغان آورده اند. ۵. اگر قائل بر قاعده تشکیک در وجود باشیم درجه وجودی خداوند بالاترین مرتبه وجودی است که ما که در عالم ماده و در سطح بعد عالم خیال به سر می بریم بیشترین فاصله را با عالم لاهوت داریم، در حالی که درجه وجودی انبیا و اولیاء از خداوند پایین تر است و از آنها در متون اسلامی به عنوان واسطه فیض یاد شده با این اوصاف ما به عالمی که نبی در آن سیر می کند، ارتباط ما با وی راحت تر و سریعتر خواهد بود نسبت به رابطه با خداوند، پس چگونه است که شناخت خداوند مقدم بر شناخت نبی است؟ ۶. حدیث معروف امام صادق (علیه السلام) با این مضمون که «وجود خداوند را حتی مشرکان به صورت فطری قبول دارند اما قائل به یگانگی خدا نیستند» نشان می دهد که شناخت خدای واحد نمی تواند مقدم بر شناخت نبی باشد. ۷. مشرکان مکه به شهادت تاریخ قائل به وجود خداوند بوده اند (یک مثالش همان عهدنامه ای که در خانه کعبه توسط موریانه ها خورده شد..!) اما چه شد که وقتی نبی مبعوث می شود آن هم نبی رحمة للعالمین با آنها به مبارزه برمی خیزد؟ پاسخ این است که همین ها که به وجود خداوند باور داشتند به دشمنی با خدایی که پیامبر از جانب او مبعوث شده و ندای وحدانیت وی را سر می دهد پرداختند. اگر شناخت خدا مقدم بر شناخت نبی بود هیچ قومی به جنگ و لجاجت با پیامبرش بر نمی خاست! ۸. اینکه انسان ها از لحاظ قوه تفکر و هوش در یک سطح نیستند و کمتر آدمی دیده می شود به طور دغدغه مند به این مباحث بپردازد، فرض اینکه شناخت نبی پس از شناخت خداوند باشد را غیر منطقی و ناعادلانه جلوه نمی دهد؟ چرا که این طوری رسیدن به حقیقت برای خیلی ها امری دور از دسترس می شود در حالی که اگر شناخت نبی مقدم بر شناخت خداوند باشد این چنین نخواهد شد.

----- [۱]. البته حقیر اذعان دارم شک و پاسخ به سوالاتم را به طور روشمند و منظم پیش نبردم و گاهاً زیگزاگی عمل کردم همین هم باعث شده که بعد گذشت حدود ۵ سال هنوز به منظومه فکری درستی نرسیده ام. [۲]. که متأسفانه نرسیدم کامل گوش کنم. بحث سخنرانی چیزی شبیه این بود اما نه خود آن اساساً یکی از بزرگترین خدماتی که پیامبر اکرم(ص) به بشریت کردند، وصل کردن ارتباط دو جانبه بدون پارازیت میان خدا با بشر و بشر با خدا بود؛ یعنی این ارتباط را ایشان دوباره و برای همیشه برقرار کردند و رفتند، علاوه بر اینکه صدای مقدس خداوند را با امانت و عصمت کامل به ما رساندند و این کار بسیار بزرگی است، از این طرف هم به ما آموختند که خدا را چگونه بنامیم و با چه نامهایی بخوانیم؟ از او چه خواهیم؟ چگونه خواهیم؟ توحید و معاد را به ما آموخت، ارتباط معادش و معاد و تعامل ماده و معنا را به ما آموخت. روش حرکت از دنیا به سمت

آخرت را به ما آموخت، بدون اینکه دنیای ما را ضایع کند، بدون اینکه واقعیت طبیعی ما را نبیند و این درحالی است که ما به هیچ یک از اینها دسترسی نداشتیم. اگر پیامبر اکرم (ص) نبود، هیچ یک از این راه ها در دسترس ما نبود. ما تنها حدسیاتی مخلوط با خرافات می زدیم. این خدمت بزرگی است که ایشان به بشریت کرد، اینها اختراعی نیست، امور عینی است، او بود که خداوند را برای ما توصیف کرد. اگر پیامبر اکرم (ص) خدا را برای ما توصیف نمی کرد، بین بت و خدا و خدایان چه فرقی می توانستیم قائل شویم؟ مگر بقیه اقوام بشری که بت پرستند، تابویی اند، توتم پرست اند، اینها دنبال حقیقت نبودند؟ آنان هم به دنبال حقیقت و خدا بودند، ولی به اینجا رسیدند، زیرا دستشان به دامان پیامبر اکرم (ص) نرسید و الا آنها هم در پی همین مطلوب بودند، ولی کجا رفتند؟ به کجا رسیدند؟ چه می خواستند و چه شد؟ پیامبر (ص)، خداوند را برای ما توصیف کرد، او ما را از بزرگترین خرافه، یعنی الحاد، چه الحاد بسیط و چه الحاد پیچیده و مرکب نجات داد. از انواع معنویتهای انحرافی، بت پرستی، توتم پرستی، تابوها، از این سحر و جادو جمبهلهای شیطانی، از ریاضتهای غلط غیر انسانی، از شطحیات و طامات سرایی و از این همه آدرسهای تقلبی از خدا که در دنیا هست، ما را نجات داد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- همان طور که قرآن می فرماید نقش پیامبر تذکر است بدین معنا که انسان ها در فطرت خود خدا را می شناسند، ولی روزمژگی ها آن ها را از پیام های فطری شان غافل می کند، به همین جهت هم در خطرات مهیب که دیگر به هیچ چیز نمی توانند اعتماد کنند با تمام وجود خدا را می خوانند ۲- با این کار نبی از شناخت اجمالی خدا به شناخت تفصیلی می روید و این دور نیست ۳- نظر به توحید و یگانگی خدا یک امر فطری است ۴- حرف درستی است ۵- تقدم شناخت خدا در فطرت، غیر از شناخت خدا در مظاهر و سنت ها است که انبیاء الهی متذکر آن می شوند ۶- کفار، بت ها را شُفها و شفیعان می دانند و از این جهت نظر به کثرات دارند و گرنه همه در فطرت خود در عین نظر به خدا نظر به یگانگی خدا دارند و حضرت در این رابطه می فرمایند: «فَطْرَهْمَ عَلِي التَّوْحِيدِ» یعنی خداوند مردم را بر اساس توحید و درک یگانگی خدا آفریده ۷- مشرکان حجاز با نبوت نبی مخالف بودند و قبول نداشتند خداوند با بشر صحبت می کند و دستورالعمل می آورد. فکر می کنم اگر همت کنید و تفسیر المیزان را از ابتدا مطالعه فرمایید به نور قرآن در فضای عقلی و عملی بسیار محکمی قرار می گیرید. موفق باشید